



روزنامه‌نگار
علی صفی‌چکان

که در آفرینش زیک گوهریم

● **پرده اول، مواج‌ه:** قلم را برمی‌دارم تا از معلولیت بنویسم. اما ناگهان پرت می‌شوم به دوران کودکی خودم. آن روزها که مادرم برای آنکه کسی دستم را نگاه نکند، تکه پارچه سفیدی مانند جوراب به دستم می‌کشید و من را کنار خود در آغوش می‌فشرد تا از نگاه کنج‌کاو عابران در امان باشم یا که از پرسش آنان مصون بمانم که ای وای! کوچولو دستش چی شده؟ حالا از آن روزها زمان بسیاری می‌گذرد. اما مادر هنوز هم وادارم می‌کند تا آن تکه پارچه را تا بستان ها روی دستم بکشم. هنوز نگاه‌ها همراه ماست.

● **پرده دوم، پذیرش:** اولین روزهایی که تنهایی بیرون می‌رفتم و حامی همیشگی ام کنارم نبود، بیشتر آن نگاه‌های پرسشگر را می‌دیدم. بعد از مدتی دیگر بی‌تفاوت بودم و پرسش‌ها اذیتم نمی‌کرد. در واقع برایش پاسخی نداشتیم. من پذیرفته بودم که سؤال حق آنان است و پاسخ ندادن حق من. ولی مشکل دیگری هم بود: نگاه‌های ترجم‌انگیز مردم.

● **پرده سوم، راهی که ادامه دارد:** من آدم خجالتی و گوشه‌گیری نبودم. از همان کودکی تلاشم بر آن بود تا در جمع باشم. تا با همزبستی صحیح و مسالمت‌آمیز زندگی کنم، اما نگاه‌های ترجم‌آمیز مردم عرصه را تنگ می‌کرد. تصور کنید کسی به شما بگوید: «الهی بمیرم. دستت چی شده؟ خداوند شفا بدهد لای خیلی سخت است. نه؟ یا که بگوید: من کار تو را انجام می‌دهم. تونمی‌توانی و عیب‌ندارد. دستت این‌طور است دیگر!» من و امثال من برای از بین بردن این ترجم و عواطف اشتباه، سختی‌ای تحمل کرده‌ایم که محدودیت‌های معلولیت هم نتوانست به آن اندازه ما را زمین‌گیر کند.

ما برای اثبات اینکه به هیچ‌ترجم و توجه‌زیاده از حدی احتیاج نداریم، قنقدر گریبان دریدیم و تشکر کردیم که نه‌نمی‌خواهیم به ما کمک کنید! ما برای دودیدن، برای دست‌گرفتن چیزی، برای دیدن و شنیدن آنچه اطراف ماست، با برخی رفتارهای اشتباه و از سر دلسوزی، چه مکافات‌هایی متحمل شدیم که می‌شد کاری‌کنده که از راه‌با ایستیم. اما در نهایت و با تمام دشواری‌ها، ترجم و دلسوزی‌ها، پرسش‌ها و نگاه‌های متعجب و پر ترس، طرد شدن‌های اجتماعی و فرهنگی و ده‌ها درد دیگر، راه‌مان را پیمودیم و از آنچه هستیم نه‌ترسیدیم و نه دلسرد شدیم. کنارمان باشید، اما به ما تنجسید. دوستدار ما باشید، اما دل‌نسو زانید و ترجم‌نکنید. دستان ما را بگیرید، اما دستگیرمان نکنید. با ما قدم بزنید، اما پایچ ما نشوید. ما با هر تفاوتی، یک انسانیم. از یک پیکریم و از یک گوهریم. آفرینش متفاوت با اندیشه همسوزیاست. با ما بیندیشید نه برای ما...

جهت اطلاع

معلولیت از زبان آمار

بر اساس آخرین سرشماری ملی جمعیت ۱٫۳ درصد از ایرانی‌ها معلول هستند که این آمار فقط شامل معلولان جسمی می‌شود. آمار برای انواع معلولیت‌ها تا ۱۵ درصد هم می‌رسد.

سالیانه ۶۰ هزار نفر به تعداد افراد دارای معلولیت در کشورمان اضافه می‌شود که از این تعداد ۲ هزار نفر آن‌ها ضایعه نخاعی هستند و توان هیچ کاری را ندارند.

بر اساس آمارهای رسمی سازمان بهزیستی ۵۱ هزار و ۹۱۰ پرونده ثبت شده برای معلولان شناسایی شده در شهر مشهد داریم که با فهرست انتظار این سازمان به حدود ۵۵ هزار معلول در این شهر می‌رسد.

خراسان رضوی ۱۳۵ هزار معلول پس از تهران بیشترین آمار معلولان را در کشور دارد.

یک میلیارد نفر
بر اساس آمارهای سازمان جهانی بهداشت حدود ۱۵ درصد از جمعیت جهان یعنی بیش از یک میلیارد نفر در دنیا با نوعی از معلولیت زندگی می‌کنند.

● مشارکت پایین و ناعادلانه
افراد دارای معلولیت، در حوزه‌های مختلف مانند اجتماع، اقتصاد و آموزش امکان مشارکت کمتری دارند و با مشکلات اقتصادی بیشتری روبه‌رو هستند. علت آن هم معلولیتشان نیست، بلکه موانع خارجی و محدودیت‌های ساختاری برآمده از بی‌توجهی جامعه به آن‌هاست که مانع حضورشان در جامعه و رشد و بهبود کیفیت زندگی‌شان می‌شود.

بر اساس آمارهای سازمان جهانی بهداشت، هر صد ایرانی در مجموع ۹٫۳ سال از زندگی‌شان را با نوعی از معلولیت سپری می‌کنند (از کار افتادگی‌هایی ناشی از بیماری و سوانح و حوادث). این رقم برای کشورهای توسعه‌یافته‌ای مانند آلمان ۶٫۷ سال و برای کشورهای توسعه‌نیافته‌ای مانند زامبیا ۱۴٫۲ سال است.



حذف معلولان از اجتماع به‌جز محرومیت جامعه از توانمندی‌های این قشر، محروم ساختن آنان از حقوق ابتدایی‌شان نیز هست که نتیجه آن فقط تحمیل بار اضافی به جامعه خواهد بود.

پرسش از شما، پاسخ از ما

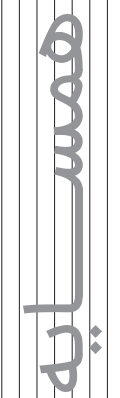
همراهان گرامی می‌توانید پرسش‌های خود با موضوع پزشکی، روان‌شناسی و شخصیت‌شناسی را به روش‌های زیر با ما در میان بگذارید و در کوتاه‌ترین زمان ممکن پاسخ آن‌ها را در همین صفحه مشاهده کنید.

تلفن: ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱
پایه: ۰۲۲۸۳۰۰۰
پيام‌رسان: ۰۹۵۴۶۵۸۰۹۵



شنبه
۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۵
شماره ۸۵۴۶۵۸۰۹۵

۱۲



جامعه‌ای با معلولیت فرهنگی

جایی که مردمش آموزش ندیده باشند، رسانه‌ها و نظام آموزشی‌اش معلول است

معصومه متین‌نژاد | اطرافیانم همیشه ملاحظه‌ام را می‌کردند. آن قدر که تفاوت کمی را که با دیگر بچه‌ها داشتم، به‌نظم مهم‌نمی‌آمد. البته تاروی که پایه هفت‌سالگی گذاشتم ورق کامل برگشت. کیف‌آبی کوچکم را دور سرم می‌چرخاندم و سرشار از غرور و شادی بودم که بالاخره به مدرسه می‌روم. شادی که عمرش کمتر از یک روز هم طول نکشید؛ وقتی که مدیر مدرسه، به‌علت توجه‌زیاد بچه‌ها به دستم، با مادرم تماس گرفت و از او خواست که مرا از آن مدرسه ببرد. اتفاقی که مادرم را به شدت متأثر کرد و تصمیم گرفت برای همیشه قید درس خواندن در مدرسه را بزنم.

خاله‌ام معلم بود و وظیفه آموزش مرا در خانه بر عهده گرفت. یک‌سال به تنهایی و با هر مشق‌تی بود در خانه درس خواندم. سال بعد، خاله‌ام به دور از چشم مادرم مرادریکی از مدرسه‌های عادی شهر ثبت‌نام کرد و این بار با استقبال مدیر این مدرسه روبه‌رو شد. پس از آن هم با آموزش‌هایی که خاله‌ام برای برخورد با این محدودیت‌ها به من داده بود، مسیر جدیدی را در زندگی‌ام آغاز کردم. مسیری که اگر مدیر مدرسه جدیدم با آگاهی و تدبیری که به خرج داد، راه‌آن را هموار نمی‌کرد، من امروز در موقعیت دیگری قرار داشتم. در دهه ۳۰ زندگی‌اش به‌سر می‌برد و نویسنده است؛ دانشجوی دوره دکتری در رشته تاریخ. از نظر دوستانش بسیار معاشرتی و اجتماعی محسوب می‌شود. معلولیت مختصری در یکی از دست‌هایش دارد و آن را از کسی پنهان نمی‌کند. از آن جوان‌هایی که به دلیل پشتکارش باید تجسینش کرد. خوشبختانه برخلاف بسیاری از دوستان معلولش، جامعه فرصت موفقیت را از او نگرفته؛ جامعه‌ای که از سرنوآگاهی بسیاری مانند او را خانه‌نشین کرده است و این درد مشترک همه معلولان شهرمان است. موضوعی که ما را هم بر آن داشت تا به مناسبت روز جهانی معلولان به سراغ تعدادی از نمایندگان این قشر برویم و در این باره گفتی با آن‌ها داشته باشیم.

سوزه روز

«از کنار خانواده‌ای رد می‌شوم. حاج خانم سنی با صدای بلند می‌گوید: خدا یا شکرت! به این صحنه‌ها عادت دارم. برمی‌گردم سمت او می‌گویم: من هم سپاسگزار و قدردان خدایم و خوش‌حالم از اینکه وسیله‌ای شده‌ام که شما را یاد نعمت‌هایش می‌اندازد. ولی می‌دونستید همین حرکت ساده شما ممکنه دل نازک بعضی از دوستانم را بشکنه! قشنگ تر نبود که توی دلتون خدا رو شکر می‌کردین؟»

«کنار خیابان منتظم که ناگهان کسی دستش را داخل کیف می‌کند، شوکه شده‌ام. خیال می‌کنم کیف قاپ است. درون گوشم جمله‌ای را زمزمه می‌کند: نوش چون. بعد هم التماس دعایی دارد و می‌رود. تازه متوجه می‌شوم؛ برای اینکه مثلاً خجالت‌زده‌ام نکند سریع ساندویچش را درون کیفم گذاشته است. خنده‌ام می‌گیرد و خدا را شکر می‌کنم. چون دوستانم صحنه‌های مشابه‌ای از صدفه‌دادن هم برایم تعریف کرده‌اند.»

«چرا اذیت می‌کنید. من حاضرم یکی را بر فرستم خانه و همه امور بانکی این عزیزان را انجام بدهم. بدون اینکه نیاز باشد این عزیزان به خودشان زحمت بدهند و به بانک مراجعه کنند.» خطاب به من می‌گوید و من از این همه بی‌توجهی به نیاز اولیه‌ای مانند حضور اجتماعی در جامعه با همه سختی‌هایی که برای معلولان دارد، دلم می‌گیرد. این پاسخ یکی از مسئولان بانکی شهرمان بود در جلسه‌ای که ملزم به مناسب‌سازی فضای بانکش برای دسترسی معلولان به شعب بانکی شده بود؛ راهکاری که فقط برای آن بود که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند.»

«چرا اذیت می‌کنید. من حاضرم یکی را بر فرستم خانه و همه امور بانکی این عزیزان را انجام بدهم. بدون اینکه نیاز باشد این عزیزان به خودشان زحمت بدهند و به بانک مراجعه کنند.» خطاب به من می‌گوید و من از این همه بی‌توجهی به نیاز اولیه‌ای مانند حضور اجتماعی در جامعه با همه سختی‌هایی که برای معلولان دارد، دلم می‌گیرد. این پاسخ یکی از مسئولان بانکی شهرمان بود در جلسه‌ای که ملزم به مناسب‌سازی فضای بانکش برای دسترسی معلولان به شعب بانکی شده بود؛ راهکاری که فقط برای آن بود که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند.»

رسانه‌ها و نظام آموزشی معلول هستند

از کسی شاکی نیست، اما کم‌کاری رسانه‌ها و نظام آموزشی را بر نمی‌تابد: «آموزش به مردم وظیفه رسانه‌ها و نظام آموزشی است. در نظامی که من به عنوان فردی ناتوان و نیازمند ترجم معرفی شده باشم، طبیعی است که از مردم هم چنین برخورد‌هایی را ببینیم. این گونه رفتارها را حتی در بین قشر تحصیل کرده و خواص جامعه هم می‌بینیم، یعنی نه خانواده‌ها، نه نظام آموزشی ما و نه حتی رسانه‌های ما آموزشی در باره چگونگی برخورد با یک معلول به مردم نداده‌اند. مثلاً خود شما الان فقط به دلیل یادبودی از یک روز سرآبی‌ما گرفته‌اید! معتقد است این رسانه‌ها و نظام آموزشی ما هستند که معلول ناتوانند، نه او و دوستانش. با آنچه توضیح می‌دهم، می‌پذیرم. به یاد ندارم در کتاب‌های درسی‌مان با حتی بیلپوردهای تبلیغاتی جایی حتی به عنوان سیاه‌لشکر هم. برای معلولان دیده‌شده باشد و مادر نهایت در جامعه با تعداد انگشت‌شماری از آن‌ها نخستین تعامل‌هایمان را برقرار می‌کنیم. بدون آنکه بدانیم چگونه باید برخورد در سنی داشته باشیم. فرقی نمی‌کند قصد آزارشان را داشته باشیم یا نداشته باشیم. چون در نهایت رفتارهای ناآگاهانه‌مان آن‌ها را از زنده‌خاطر و گوشه‌گیری می‌کند.

خودش مربوط است، ولی اجازه ندارد در نگاه ترجم‌آمیز و محض رضای خدا کاری بکند و منت بگذارد. اینکه می‌بینیم مردم عادی هم نگاه ترجم‌آمیز به ما دارند، عجیب نیست، چون برای برخورد در ست با یک معلول و شناخت او و نیازهایش هیچ‌گاه آموزش ندیده‌اند. حتی نهادهای مانند بهزیستی هم که متولی امور معلولان است، در این باره آموزشی به مردم نداده است و این جای تأسف دارد.

باشید. شاید چیزی به‌زبان نیاورید، انرژی شما به آن‌ها منتقل می‌شود. ● همه معلولیت‌ها ژنتیکی نیستند. با این نگاه در هنگام ازدواج با آن‌ها یا یکی از بستگان‌شان، سبب قضاوت‌ها و واکنش‌های بیجا نشوید. ● معلولیت هر لحظه در کمین همه ماست؛ حوادث و سوانح، بیماری‌ها و... از کار افتادگی؛ طبیعی‌ترین پیشامدهایی است که سبب معلولیت موقت یا دائمی می‌شوند. پس انواع معلولیت‌ها را بشناسید و چگونگی برخورد درست با آن‌ها را یاد بگیرید و به فرزندان‌تان هم آموزش دهید.

نزدیک لمس کرده است. از حقی می‌گوید که او و هزاران معلول دیگر در جامعه دارند و برخی از مسئولان وظیفه‌ای را که باید انجام بدهند با منت و محض رضای خدا اشتباه می‌گیرند. حس ترجمی که آن‌ها خواهان آن هستند و نه کسی آن را می‌پسندد. می‌گوید: این حق من است که آن‌ها را از جامعه مطالبه می‌کنم. اینکه آن مسئول پشت انجام وظیفه‌اش چه حسی دارد، به

آقای ایمانی در گفت‌وگو با ما به آن اشاره و توجه همه‌ما را به آن جلب می‌کند. پس تازمانی که مسئولان ما برای این اوضاع فکری نکنند، لطفاً در برخورد با یک معلول این نکات را همواره به‌خاطر بسپارید.

● همان رفتاری را که با افراد عادی دارید با آن‌ها هم در پیش بگیرید. جامعه ما نیازمند مناسب‌سازی روانی است، یعنی حتی اگر کوچه و خیابان مناسب‌سازی فیزیکی شده باشند و ما چگونگی تعامل برقرار کردن با یک معلول را ندانیم، باز هم او تمایلی برای حضور در اجتماع نخواهد داشت. این آخرین نکته‌ای است که

محمد ایمانی را د، چهل و پنج ساله است. کارمند و مدیرعامل جامعه معلولان استان. به‌علت بیماری فلج اطفال از کودکی ویلچر نشین شده است. به‌اندازه همه معلولیت‌های شهرمان با درد معلولان آشناست و آن‌ها را از

شاید تا امروز فقط شنیده باشید که برای حضور معلولان در جامعه باید فضاهای شهری را مناسب‌سازی کرد تا آن‌ها به‌مشکل کمتری برخوردند. در حالی که پیش از مناسب‌سازی فیزیکی، جامعه ما نیازمند مناسب‌سازی روانی است، یعنی حتی اگر کوچه و خیابان مناسب‌سازی فیزیکی شده باشند و ما چگونگی تعامل برقرار کردن با یک معلول را ندانیم، باز هم او تمایلی برای حضور در اجتماع نخواهد داشت. این آخرین نکته‌ای است که

حق من است
لطف نیست



اول
مناسب‌سازی
روانی، بعد فیزیکی

● همان رفتاری را که با افراد عادی دارید با آن‌ها هم در پیش بگیرید. جامعه ما نیازمند مناسب‌سازی روانی است، یعنی حتی اگر کوچه و خیابان مناسب‌سازی فیزیکی شده باشند و ما چگونگی تعامل برقرار کردن با یک معلول را ندانیم، باز هم او تمایلی برای حضور در اجتماع نخواهد داشت. این آخرین نکته‌ای است که